

به نام خدا

جواد صمدی پور (دی ۱۳۹۵)

درس اول

أَفْلَاک: جمع فلک (به نام کردگار هفت افلاک). نَمَط: رَوش

فَضْل: رحمت (الهی فضل خود را یارِ ما کن). کُلْبُن: بوته گل

زَهْره در: زَهْره درنده، ترساننده

عجایب نقش‌ها سازی، سوی خاک: ترکیب وصفی مقلوب، به تقلید از عربی صفت جمع بسته شده.

جانِ جانی: اصل وجود، هستی

فروغِ رویت اندازی سوی خاک: (ای خدا) تو زیبایی خودت را به خاک می‌بخشی (هدیه می‌دهی)

گاه چو تیری که رَود بر هدف: تشبیه دارد؛ وجه شبّه مستقیم رفتن است.

چون بگشایم ز سرِ مو، شکن / ماه بیند رخِ خود را به من

(چشمه می‌گوید) هنگامی که چین و شکن را از زلف خود باز می‌کنم (در مسیر صاف و هموار، حرکت می‌کنم)

ماه می‌تواند چهره خودش را در من ببیند.

در بُن این پرده نیلوفری / کیست کند با چو منی، همسری

(چشمه می‌گوید) در عمقِ این آسمانِ آبی، هیچ کس نمی‌تواند با من برابری نماید (بی‌رقیب هستم)

نادره جوشنده: ترکیب وصفی مقلوب (جوشنده کمیاب)

کز همه شیرین‌سخنی گوش ماند

حس آمیزی کنایه از سخن نگفتن

از آنش رنگ‌های بی‌شمار است = رنگ‌های بی‌شمارش، از آن است (جابه‌جایی ضمیر)

سر به گریبان برد = سر را در یقه فرو می‌برد

راست به مانند یکی زلزله

(کنایه از شرمنده شدن است)

دقیقاً

به نام خدا

درس دوم جواد صمدی پور (دی ۱۳۹۵)

- * از نیکی کردن میاسا: دست بر ندار
- * خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نمای: نشان بده
- * به زبان دیگر مگو و به دل دیگر مدار: گفتارت با نیت هماهنگ باشد (چیزی را که می‌گویی باید به آن اعتقاد داشته باشی).
- * گندم‌نمای جوفروش مباش: صداقت داشته باش، (کنایه) گندم را که ارزشمندتر است به جو - که کم‌ارزش‌تر است - تبدیل نکن (همانقدر که ادعا می‌کنی، عمل کن)
- * داد از خویشتن بده: خودت کارت را مورد قضاوت قرار بده (= کلاهت را قاضی کن)
- * از داور مُستغنی باشد: نیازی به داور و قاضی ندارد.
- * هر شادی که بازگشت آن، به غم است، آن را شادی مَشْمُر: شادی‌هایی که به رنج ختم می‌شوند، شادی محسوب نکن.
- * حق شناس باش، خاصه قرابت خویش را: قدردان باش به ویژه نسبت به اقوام و بستگان خود.
- * مولع مباش = حریص و زیاده‌خواه نباش
- * رسته باشی: رها و آزاد باشی.
- * ارتجالاً انشایی می‌ساخت. سبک تقریر. دی که از دبستان به سرای می‌شدم.
- فی‌البداهه بیان دیروز خانه می‌رفتم
- * بال و پر افراشته، در هم آمیخته، گرد برانگیخته‌اند: کنایه از نزاع و جنگ است.
- * لاجرم سپر بینداخت: به ناچار تسلیم شد (سپر انداختن کنایه دارد)
- * خروس غالب! مخذول^۲ و نالان، استرحام می‌کرد^۳. بسمیل^۴ کردم
- ۱- پیروز، ۲- با فرومایگی و ناله‌کنان، ۳- طلب بخشش می‌کرد، ۴- ذبح شرعی
- * بدسیگال: بداندیش (از مصدر سگالیدن) گمیتش لنگ بود: کنایه از درماندگی و ناتوانی
- اسب
- * خشت می‌زد: بیهوده می‌گفت (کنایه) در شهناز شوری به پا کرده بود

* اُشتر به شعر عرب، در حالت است و طَرَب (مفهوم این مصراع ، تأثیرگذاری شعر زیبا است حتی بر حیوانات از جمله شتر)

* این را من از روی «طبیعت» کشیده‌ام: این نقاشی را بر اساس استعداد طبیعی و خدادادی کشیده‌ام (آموزش ندیده‌ام)

* فی الجمله^۱، نماند از معاصی، مُنْكَرِي که نکرد^۲ و مُسْكَرِي که نخورد^۳. من گوش استماع ندارم لِمَنْ
تَقُول^۴

۱- خلاصه ۲ - هر کار زشت و ناپسندی را انجام داد، ۳- و تمام نوشیدنی‌ها را نوشیده بود، ۴- سخن هیچ گوینده‌ای را گوش نمی‌دهم

به نام خدا

درس سوم (سفر به بصره) جواد صمدی پور - دی ۱۳۹۵

* سه ماه بود موی سر باز نکرده بودیم^۱. شوخ^۲ از خود باز کنیم^۳.

۱- موی سر، کوتاه نکرده بودیم (اصلاح نکرده بودیم)، ۲- چرک و آلودگی، ۳- دور کنیم

* مُکاری^۱ از ما سی دینار مغربی^۲ می خواست.

۱- کسی که اسب یا شتر کرایه می دهد. ۲- دینار: واحد پول (از جنس طلا) دینار مغربی: دینار مراکشی

* چنان که هستی برنشین^۱ و به نزدیک من آی^۲. رُقعهای^۳ نوشتم.

۱- سوار شو (بر اسب یا شتر)، ۲- بیا، ۳- نامه ای کوتاه

* قیاس کند که مرا اهلیت، چیست: بسنجد که شایستگی من تا چه حد است.

* در حال سی دینار فرستاد. نیکومنظر و متواضع و متدین: خوش چهره و فروتن و دیندار

بی درنگ

* ما را به نزدیک خویش بازگرفت.

پذیرفت.

* کرای شتر = کرایه شتر.

* خدای از عذاب «دین» فَرَج دهد: پروردگار، از عذابِ بدهکاری رها سازد (بندگان را)

* ما را به انعام و اکرام به راه دریا گسیل کرد: ما را با تحفه و هدیه و احترام، از راه دریایی، روانه ساخت (فرستاد).

* چندان که ما در حمام شدیم و دلاک و قیم در آمدند و خدمت کردند: تا اینکه ما وارد حمام شدیم

و کیسه کش مُشت و مال دهنده (ماساژور) داخل شدند و وظیفه خود را انجام دادند.

* هر که در مَسَلخ گرمابه بود: تمام افرادی که در رختکن گرمابه بودند.

به زبان تازی گفتم: عربی

* به شدتی که از روزگار، پیش آید: سختی

* از فضل خدا نومید نباید شد: لطف و رحمت

* او، تعالی، رحیم است: بلندمرتبه است (فعل سوم شخص)

* از آن دل مشغولی^۱، تنها برنشست^۲ گردِ گوسفندانِ من، نیارستی گشت^۳

۱- نگرانی و دلواپسی، ۲- سوار [اسب] شد، ۳- جرأت نمی کرد پرسه بزند

* به شهر رفتمی^۱ به شغلی^۲، قضا را: اتفاقاً

۱- می رفتم (ماضی استمراری)، ۲- کاری

* به جامه اندر مآند: محتاج لباس شود

* گرگی روی به رَمه آورده بود: گله (گوسفندان)

* سگ هیچ آواز نداد: پارس نکرد

* تباهی کارِ گوسفندانِ من، از بی راهی سگ بوده است: گمراهی

به نام خدا

جواد صمدی پور - دی ۱۳۹۵

درس پنجم



- * صورتک به رو نداشت: نقاب به چهره نداشت؛ صمیمی بود.
- * کارش، نگار نقشه قالی بود: رسم کردن، طراحی کردن
- * در آن، دستی نازک داشت: در آن کار مهارت داشت.
- * در پیچ و تابِ عرفانیِ اسلیمی، آدم چه کاره بود؟: در طرح‌های پُریچ و تابِ عرفانیِ اسلامی، به تصویر (پُرتره) انسان (یا جنبه مادی آن) توجهی نیست. **استفهام انکاری**
- * سگ را روان گرتنه می‌ریخت: طراحی می‌کرد؛ (با خاکه زغال طراحی کردن یا از روی طرحی، نسخه‌برداری کردن) نسخه‌برداری می‌کرد
- * در بیرنگِ اسب، حرفی به کارش بود: در پردازش و طراحی اسب، مشکل داشت (تسلط نداشت).
- * مرا حدیثی از اسب‌پردازی معلم در یاد است: سخن
- * معلم مشوَش بود: آشفته
- * از درِ ناسازی صدا برداشت: مخالفت
- * راه دستِ خودش هم نیست: تسلط ندارد
- * هرگز جانوری جز از پهلوی نکشید: فقط از پهلوی، تصویرپردازی و نقاشی می‌کرد (نه از روبه‌رو).
- * خَلَفِ صدقِ نیاکانِ هنرورِ خود بود: جانشینِ راستینِ پیشینیانِ هنرمند خودش بود.
- * دستِ معلم، از وَقَبِ حیوان، روان شد: فرورفتگی چشم
- * صورت داد: نقاشی کرد.
- * از یال و غارب، به زیر آمد: میان دو کتف
- * گُرده را برآورد: بالای کمر را نقاشی کرد.
- * دو دست را تا فراز کُله، نمایان ساخت: بالای برآمدگی‌های دست و پا
- * گریزی رندانه زد که به سودِ اسب انجامید: گریزی زیرکانه زد که برای پایان دادنِ نقاشیِ اسب، سودمند بود.

* از مخمصه رسته بود: در اصل به معنی بدبختی و غم بزرگ؛ در اینجا به معنی گرفتاری

* زنگ نقاشی دلخواه و روان بود: واو عطف؛ بین کلمات هم‌نقش استفاده می‌شود.

* زنگ نقاشی دلخواه بود و روان: واو ربط؛ بین جمله‌ها قرار می‌گیرد.

* عالیه خانم رو، نشان نمی‌داد: آفتابی نمی‌شد.

* معیشت تنگ: درآمد کم

* کمر بند خود را، تنگ تر بست: مصمم تر شد (کنایه دارد)

* شستم خبردار شد: فهمیدم

* چشم‌ها را بسته بودند؛ کوره‌ای تازه خاموش شده: استعاره از بدن نیما

به نام خدا

درس ششم (مهر و وفا) جواد صمدی پور - دی ۱۳۹۵

- * گفتا غمت سر آید: (محبوب) گفت: اندوهت به پایان می‌رسد. سر آمدن: کنایه است.
- * گفتم که ماه من شو، گفتا اگر بر آید: **ایهام** دارد. ۱- اگر طلوع کند. ۲- اگر ممکن باشد.
- * مهرورزان: عاشقان
- * خوبرویان: زیبارویان
- * گفتا که «شبرو» است او، از راه دیگر آید: شبگرد و عیار
- * گفتا اگر بدانی، هم اوت رهبر آید: **جهش ضمیر** دارد.

- * گفتم خوشا هوایی کز بادِ خُلد خیزد
بِهشت
گفتا خُنک نسیمی، کز کوی دلبر آید
خوشا، نیکا
- * گفتم که نوش لعلت، ما را به آرزو کُشت
نوعی سنگ قیمتی قرمز رنگ، استعاره از لب
گفتم دل رحیمت، کی عزم صلح دارد.
مهربان تصمیم

* در «**ایهام**» هر دو معنی مدنظر است اما در کنایه فقط معنی دور. به عبارتی دیگر تأکید بر معنی دور است (مانند دستِ فلانی کج است؛ دزد است).

- * در بیتِ آغازین این غزل حافظ، قافیه و ردیف استثنائاً در هم ادغام شده‌اند.
- گفتم غم تو دارم، گفتا غمت سر آید
گفتم ز مهرورزان، رسم وفا بیاموز
گفتا ز خوبرویان، این کار کمتر آید
- * موشی بگرفتند و در حَقّه کردند: موشی گرفتند و آن را داخلِ صندوقچه‌ای (جعبه کوچکی) گذاشتند.
- * شیخ فرمود: زینهار، تا سر این حَقّه باز نکنی: آگاه باش، احتیاط کن، حواست باشد.
- * سودای آتش بگرفت: کنجکاو شد (سودا: به معنی فکر و خیال نیز به کار می‌رود)
- * من از تو، سرّ خدای تعالی، طلب کردم: اسرار الهی را از تو درخواست کردم.

* بیت: «غم و شادی جهان را نَبُود هیچ ثبات

هر زمان، حالِ وی از شکلِ دگر خواهد بود» با

کدام یک گزینه «قرابتِ معنایی» دارد؟

الف) گفتم غم تو دارم، گفتم غمت سرآید گفتم که ماهِ من شو، گفتم اگر برآید

ب) گفتم دل رحیمت، کی عزم صلح دارد گفتم مگوی با کس، تا وقت آن در آید

ج) گفتم خوشا هوایی، کز باد خُلد خیزد گفتم خُنک نسیمی، کز کوی دلبر آید

د) گفتم زمانِ عشرت، دیدی که چون سرآمد گفتم خموش حافظ، کاین غصه هم سرآید

به نام خدا

جواد صمدی پور - دی ۱۳۹۵

درس هفتم (جمال و کمال)



* در بهشت، انهار و اشجار است: رودها و درختان.

* حیات دل‌ها: زندگی دل‌ها

* آب را صفت، طهارت است: ویژگی آب، پاکی است (این نوع « را » بین مضاف و مضاف‌الیه جابه‌جایی به وجود می‌آورد)

* چون تن به زُلت بیالاید: هنگامی که بدن به وسیله لغزش و گناه، آلوده شود.

* روی بتافت: روی برگرداند.

* هم فُرقت بُود و هم وُصلت: هم جدایی است و هم وصال

* در بدایت، بند و چاه بُود، در نهایت، تخت و گاه بُود: در آغاز، گرفتاری وجود دارد و سرانجام خوش‌بختی و تخت شاهی.

* در او چندین اندوه و طَرَب بُود، در نهاد خود، شگفت و عجب بود: شادی، وجود

* یعقوب خود او را به صبر، آموزگار بُود: یعقوب (ع) آموزگار یوسف (ع) می باشد در زمینه تعلیم بردباری

* خبردهنده از او، مَلِکِ جَبَّار بُود: پادشاهِ قدرتمند (استعاره از پروردگار است).

سجع

* فَلَجَرَمَ حَدِيثِ اِيشَانِ، نیکوترین احادیثِ اهلِ روزگار بُود: پس ناگزیر، سخنِ او (خدا) ... بین واژه‌های جبار و روزگار سجع دارد.

* حَسَنِ صَوْرَتِ وَ حَسَنِ سَيْرَتِ: نیکومنظری و نیکوباطنی (ظاهر و باطنِ زیبا)

* پادشاه عالم: استعاره از خدا

* در مقابله «لئیمی»، کریمی کرد: در مقابلِ فرومایگی، جوانمردی و بزرگواری نشان داد.

* آهنگِ کید و مکر و عداوت کردند: تصمیم گرفتند مکر و حيله و دشمنی بورزند.

* هرگز کید کایدان، با خواستِ خداوند غیب‌دان، برابر نیاید: نیرنگِ حقه‌بازان با اراده و خوات خداوند غیب‌دان برابری نمی‌کند.

* «سجع» مانند قافیه است و انواعی دارد: فُرقت و وُصلت، هلاک و پاک

در آب حیاتِ تَنها بُوَد و در قرآن حیاتِ دَلها بُوَد. * تَن و دَل

* جناس در پایان جمله‌ها و قرینه‌ها قرار نمی‌گیرد. ولی «سجع» حتماً قرینه‌بندی می‌شود تا مانند قافیه باشد.

* جناس و سجع را بیابید: ای مِهْر تو در دَلها وی مِهْر تو بر لَبها

* گر در طلبت رنجی ما را برسد، شاید: شایسته است؛ سزاوار است.

* ما نیز یکی باشیم، از جمله «قربان»ها: **ایهام** دارد. ۱- قربان شده، ۲- تیردان (کِش)

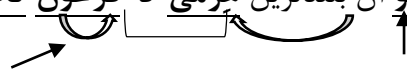
به نام خدا

درس هشتم (در سایه‌سار نخلِ ولایت) جواد صمدی‌پور - دی ۱۳۹۵

* **مور** چه می‌داند که بر دیواره **آهرام** می‌گذرد یا بر خشتی خام

استعاره از خودِ شاعر جمعِ **هَرم** (اهرام مصر نمادِ عظمت و بزرگی)

* **تو** آن بلندترین **هَرمی** که **فرعون** **تخیل** می‌تواند ساخت.



مشبه **مشبه‌به** **شبکه معنایی** **اضافه تشبیهی**

* پیش از تو، هیچ **اقیانوس** را نمی‌شناختم که عمود بر زمین بایستد.

استعاره از حضرت علی (ع)

* **شب** از چشم تو آرامش را به وام دارد و **طوفان** از خشم تو، خروش را (**واج آرایی** صامت «ش»، پنج بار)

تشخیص + نماد **تشخیص + نماد**

* چاه از آن زمان که تو در آن گریستی، جوشان است: **تلمیح** دارد + **حُسن تعلیل**

* هیچ شکوفه **نیست** کز **تبار** (نسل) **گلخند** (خنده زیبا) تو **نیست**: همه شکوفه‌ها از نسلِ خنده زیبای تو هستند.

منفی در منفی = مثبت

* چگونه می‌توان به شمشیری، دریایی را شکافت: دریا، **استعاره** است از پیشانی حضرت علی (ع)

* مگر از کدام باده **مهر** (**اضافه تشبیهی**) مست بودی / که با تازیانه هشتاد زخم / بر خود حد زدی (**تلمیح**)

* دری که به باغِ بینش (**اضافه تشبیهی**) ما گشوده‌ای / هزار بار **خیبری** تر است (عمق‌بخشیدن به اندیشه انسان)

* شعر سپید من، روسیاه ماند: **تضاد ندارد**، زیرا سپید نام قالبِ شعری است و روسیاهی کنایه است.

* که در فضای تو به بی‌وزنی (=بی‌اعتباری) افتاد / هر چند کلام، از تو وزن می‌گیرد: اعتبار می‌یابد (ایهام ندارد)

ایهام: ۱- بی‌اعتباری، ۲- نداشتن وزن عروضی

* تبارک... احسن الخالقین: خجسته باد نام پروردگار که بهترین آفرینندگان است (**تضمین** دارد)

* واژه «**مشتق مرکب**» واژه‌ای است که هم ویژگی مشتق را دارد؛ هم ویژگی مرکب را: رو سیا هی، نا کار آمد

* عامل شهری به خلیفه نبشت که دیوار شهر خراب شده است، آن را عمارت باید کردن

حاکم جانشین پیامبر باید تعمیر و مرمت شود

* راه‌ها از ظلم و خوف (ترس) پاک کن که حاجت نیست (نیازی نیست) به گل و خشت و سنگ و گچ

درس نهم (غرض شیران) جواد صمدی پور (دی ۱۳۹۵)

* وین بوم محنت^۱ از پی آن تا کند خراب بر دولت آشیان^۲ شما نیز بگذرد (ناپایدار بودن خوشی‌های این جریان)

۱- غم و اندوه به جغد، تشبیه شده (که موجب ویرانی می‌شود). ۲- آشیانه و جایگاه سرشار از نعمت

* آب اجل (مرگ و نابودی) که هست گلوگیر عام و خاص بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد
تشبیه
تضاد

* چون دادِ عادلان به جهان در، بقا نکرد: در قدیم دو حرف اضافه برای یک متمم استفاده می‌شده.

* در مملکت چو غرضِ شیران گذشت و رفت این عوعو سگان شما* نیز بگذرد (شما سگان)
مجاز (استعاره از شیرمردان و دلاوران) اضافه تشبیهی

* بادی که در زمانه بسی شمع‌ها بگشت هم بر چراغدان شما نیز بگذرد
مجاز (استعاره از مرگ) مجاز (استعاره از وجودها) مجاز (استعاره از گروه ظالمان)

* زین کاروانسرای^۱ بسی کاروان^۲ گذشت ناچار کاروان^۳ شما نیز بگذرد
۱- مجاز (استعاره از دنیا)، ۲- مجاز (استعاره از گروه‌های انسانی)، ۳- مجاز (استعاره از گروه ظالمان)

* ای مُفْتَخِرْ^۱ به طالع مسعود^۲ خویشتن تأثیر اختران^۳ شما نیز بگذرد
۱- نازنده و مغرور، ۲- بخت مناسب و مساعد، ۳- ستارگان (پیشینیان، ستارگان را در سرنوشت انسان دخیل می‌دانسته‌اند)

* بر تیر جورتان ز تحمل، سپر کنیم تا سختی کمان شما نیز بگذرد
اضافه تشبیهی تشبیه
سخت‌کمانی و قدرت تیراندازی (کنایه)

* ای تو رَمَه^۱ سپرده به چوپانِ گرگِ طبع^۲ این گرگی^۳ شُبَان^۴ شما نیز بگذرد

۱- معنی حقیقی: گله، مجازاً: مردم، ۲- **مَجَاز** (استعاره از حاکم ظالم)، ۳- در اینجا به معنی ظلم، ۴- چوپان (استعاره از حاکم ظالم)

* هنگامی که یک واژه در معنی «غیرحقیقی» استفاده می‌شود می‌گوییم در معنی «مجازی» به کار رفته است. مجازها انواع گوناگونی دارند. یکی از رایج‌ترین و پرکاربردترین آنها، استعاره است. استعاره، در حقیقت نوعی مجاز است که بر اساسِ مشابهت، به معنی دیگری به کار می‌رود؛ مثلاً دنیا از این جهت که عده‌ای به آن وارد و عده‌ای نیز از آنجا خارج می‌شوند، به کاروانسرا تشبیه می‌شود ولی یک طرف تشبیه گفته نمی‌شود.

* بی نفخِ صور خاسته تا عرش اعظم است: بدون دمیدن در صور (توسط اسرافیل) تا ملکوتِ اعلی، این صدا بالا می‌رود.

* بیت «ما بارگه دادیم، این رفت ستم بر ما بر قصر ستمکاران، گویی چه رسد خذلان؟» با کدام یک از ابیات مطرح در درس «قرابتِ معنایی» دارد؟

چون داد عادلان به جهان در، بقا نکرد بیدادِ ظالمانِ شما نیز بگذرد